أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيّينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 گفتار حقیر در مضامین حدیث شریف عنوان بصری به اینجا رسید كه به چه دلیل امام صادق علیه‌السّلام باتوجه‌به آن موقعیت و مرتبه از كمال وجودی، به عنوان بصری می‌فرمایند:

 مَعَ ذلكَ لى أورادٌ فى كُلِّ ساعَةٍ مِن آناءِ اللَيلِ و النَّهارِ، فَلا تَشغَلنى عَن وِردى و خُذ عَن مالكٍ و اختَلِف إليهِ كَما كُنتَ تَختَلِفُ إليه.

 «من در ساعاتی از شبانه‌روز به ذكر و ورد اشتغال دارم؛ تو با رفت‌وآمد مرا از ذكر و ورد پروردگار باز مدار! و همان‌طور كه قبلًا نزد مالك‌بن‌انس می‌رفتی، الآن هم نزد او برو و مطالب خود را با او درمیان بگذار!»

## منوط بودن تكامل انسان بر اشتغال به ذكر و ورد

 عرض شد كه تكامل انسان منوط به اشتغال به ذكرِ اسماء و كلمات حُسنای پروردگار است و هیچ فردی نمی‌تواند خود را از آن مستغنی بداند.

## وصول به مقام اطمینان به‌واسطه ذكر و یاد خدا

 آیه شریفه‌ (أَلا بِذِكْرِ اللَه تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)[[1]](#footnote-1) دلالت دارد كه مقام اطمینان به‌واسطه یاد خداست و گذشت كه هرآنچه كه غیر از پروردگار متعال و ظهورات اسماء حسنای اوست، مجاز، زوال‌پذیر و (لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ)[[2]](#footnote-2) است و موجب تشویش و اضطراب و عدم اعتماد می‌گردد؛ حقیقت و واقعیت، فقطوفقط در ذات مقدس پروردگار است و هركس و هرچیزی غیر از او در هر مرتبه و هر كیفیتی كه باشد، در مرتبه ماهوی است، و دارای نقص و خلأ وجودی می‌باشد.[[3]](#footnote-3)

## استفاده لزوم اشتغال به ذكر از آیه شریفه و لِلّهِ الأسماءُ الحُسنی فَادعوهُ بها

 در آیه شریفه‌ (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌ فَادْعُوهُ بِها)[[4]](#footnote-4) می‌فرماید كه اسماء حُسنی فقطوفقط اختصاص به ذات پروردگار دارد، و فاء در جمله‌ (فَادْعُوهُ بِها) فاءِ نتیجه است كه به‌معنای لازمه ایراد جمله قبلی می‌باشد؛ بنابراین در مقام طلب باید فقط به‌دنبال اسماء حسنای الهی رفت.

 اسم عبارت است از نشانه، علامت و حكایت؛ سؤال از اسم شخص به‌معنای سؤال از علامتی است كه موجب تمیز آن فرد از دیگران می‌شود. اگر اسامی اشخاص و اشیاء نباشد، نمی‌توان بین افراد مختلف و اشیاء مختلف تمیزی قائل شد؛ مثلًا اگر اسم مهمان خود را ندانیم و درموردِ او از ما سؤال شود، نمی‌توانیم با ذكر مشخّصه‌ای‌

 از رنگ لباس و قد و وزنش، او را از دیگران متمیز كنیم، الّا اینكه این ضمائم و قرائن به‌حدی باشند كه آن فرد كاملًا واضح و مشخص شود.

## اسماء حسنای الهی، حاكی از حقایق مختص به ذات پروردگار

 اسماء حسنای الهی نشانه‌های حكایت‌كننده از حقایقی هستند كه آن حقایق اختصاص به ذات پروردگار دارند. اسم «علیم» از حقیقتی حكایت می‌كند كه آن حقیقت فقط اختصاص به ذات پروردگار دارد؛ اسم «قدیر» لفظی است كه در ماورای این لفظ حقیقتی نهفته است و آن حقیقت كه عبارت است از قدرت و مشیتِ غیرقابل تفویض اختصاص به ذات پروردگار دارد. اسامی «مُرید»، «فعّال»، «رازق»، «خالق»، «رب» و «نور» نیز همین‌طور هستند.

 در دعای جوشن كبیر، خداوند متعال را به اسماء حسنای او چنین قسم می‌دهیم:

 يا نورًا فَوقَ كُلِّ نور؛[[5]](#footnote-5)

 «ای ذاتی كه حقیقت تو را نور تشكیل می‌دهد؛ نوری كه فوق تمام انوار است‌.»

 چه اینكه ما نور را به‌معنای حقایقِ وجودی خارجی (ظهوراتِ خارجی نور پروردگار به‌صورت ماهیاتِ انسان، حیوان و نبات، زمین و آسمان، ملائكه و صور مجرّده) بدانیم و چه اینكه نور را به‌معنای ظاهرِ بالذّات و ظاهركننده دیگری بدانیم، درهرصورت این اسم نور، اختصاص به ذات پروردگار دارد و تمام انوار مُشاهَد و متصور ما، مادون آن نوری است كه اختصاص به او دارد.

 نوری كه ما مشاهده می‌كنیم، در چشم می‌آید و حال‌آنكه خداوند فوق ادراك بصری مادی است؛ نوری كه ما تصور می‌كنیم تصور امری محدود است و حال‌آنكه حقیقت نوریه پروردگار نامحدود است و اصلًا به تصور نمی‌آید؛ بنابراین، معنای این فقره شریفه آن است كه نورِ مافوقی وجود دارد كه آن نور نه مُشاهَد است و نه به تخیل و تصور می‌آید و باید به‌دنبال آن نور رفت.

 نوری كه ما مشاهده می‌كنیم عبارت است از شعاع نور چراغی كه با یك پرده‌

 جلوی آن گرفته می‌شود و یا شعاع نور خورشیدی كه یك لكّه ابر مانع رسیدن آن نور به ما می‌شود. سنایی می‌گوید:

منشین با بدان كه صحبت بد \*\*\* گرچه پاكی تو را پلید كند

آفتاب ارچه روشن است او را \*\*\* پاره‌ای ابر ناپدید كند[[6]](#footnote-6)

 اما باید نوری را تصور كرد كه اگر ابری جلوی آن را بگیرد، خود آن ابر به نور تبدیل شود، و دراین‌صورت دیگر قابل تصور نیست كه این امواج یكدیگر را دفع كنند و تضارب داشته باشند؛[[7]](#footnote-7) نور پروردگار، نوری است كه خنثی نمی‌شود و انعكاس و عكس‌العمل آن در دید ما این‌گونه نمود پیدا می‌كند.

## اختلاف در قوالب ماهیات، زمینه‌ساز اختلاف در عالم كثرت‌

 از اینجا به این نكته می‌رسیم كه تمام تضادها و اختلافات عالم، براساس دیدگاه ماست. همان‌طور كه هركدام از نخود و لوبیا و عدس و برنجی كه در یك دیگ مخلوط شده‌اند دعوا می‌كنند كه چرا مرا با دیگری قرین كرده‌اند، در جریان عالم خلق نیز وقتی خداوند تمام ظهورات مختلفه نوریه را در قالب ماهیات مختلف قرار می‌دهد و در نظام تكوین جمع می‌كند، این اختلافات پیش می‌آید؛ لازمه اختلاف بین ظهورات، تصادم و تضارب، خودبینی و خودمحوری است. در نظام این عالم هر فردی می‌خواهد براساس حدود و رسومی كه برای خود قرار داده حركت كند و چون دیگری نیز بر روال خاصّ خود حركت می‌كند، بالطّبع این حدود در آن حدود تداخل می‌كند و اختلافات شروع می‌شود.

## حكایتی در منشأ مهمّ اختلافات خانوادگی‌

 چندی پیش دو نفر برای حلّ بعضی از اختلاف‌سلیقه‌های خانوادگی آمده بودند و بنده متوجه شدم كه هیچ مشكلی جز توقع زیادِ آنها وجود ندارد. به آن مخدّره گفتم كه بنده چند دقیقه شوهر شما را ببینم، بعد شما بیایید؛ وقتی‌كه رفت به شوهر

 او گفتم:

 تمام اشكال شما به این برمی‌گردد كه خود را در ارتباط با دیگران طلبكار می‌بینید. شما از امروز این قانون را پیاده كنید كه همیشه خود را در ارتباط با دیگران بدهكار ببینید! فرض كنید كه شما مواجب‌گیر فردی هستید كه با او اختلاف دارید و باید تا آخر ماه نسبت به حقوقی كه گرفته‌اید ادای تكلیف و دِین نمایید؛ بنابراین، درصورتی‌كه به منزل آمدید و دیدید كه مسائل به‌نحو مطلوب نیست و فلان‌كار انجام نشده، اصلًا نباید «چرا» در ذهن بیاورید؛ زیرا شما اصلًا طلبی ندارید كه بخواهید در ازای آن مدعی باشید. البته خیال نكنید كه انجام این كار آسان است؛ باید بر این تعهد خود ایستادگی كنید. مرحوم والد می‌فرمودند: «كسی كه بتواند زندگی خانواده خود را برطبقِ مبانی اسلامی بگرداند، می‌تواند یك مملكت را اداره كند!»

 بعد از اینكه ایشان رفت و آن مخدّره آمد، گفتم:

 بنا بر بررسی انجام‌شده، در مسائل شما هیچ مشكلی جز رعایت یك مطلب كه البته نباید آن را به شوهرتان بگویید وجود ندارد: اگر شما قول بدهید كه هیچ‌وقت از شوهرتان طلب نداشته باشید و همیشه خود را نسبت به او بدهكار فرض كنید، بنده سعادت زندگی شما را تضمین می‌كنم. اگر شوهر شما نسبت به كاری ناراحت شود، نباید ناراحت شوید و همیشه احساس كنید كه در انجام وظیفه نسبت به او كوتاهی می‌كنید؛ این حال باید در شما پیدا شود. گرچه بسیار مشكل است اما اگر سختی آن را یك ماه بپذیرید، حتماً موفق خواهید شد.

## اهمیت حال بدهكاری به خلق خدا در سلوك‌

 البته باید این مسئله را ازنقطه‌نظر سلوكی نسبت به همه افراد گسترش داد. دستور سلوكی بزرگان به تلامذه خود و به‌طور عموم نسبت به سایر افراد این است كه همیشه خود را در ارتباط با خلق خدا بدهكار فرض كنند. انسان باید در هنگام مباحثه و یا در اداره و بقالی، خود را نسبت به دیگری بدهكار فرض كند؛ این حالت بدهكاری یكی از مهم‌ترین دستورات سلوكی است.

 در مدینه فاضله‌ای كه افلاطون و فارابی راجع‌به آن كتاب نوشته‌اند، این مسئله‌

 وجود ندارد؛ و اگر ما این مسئله را در جامعه پیاده كردیم چه مدینه فاضله و چه اجتماعی به‌وجود می‌آید! این همان وحدت كلمه‌ای است كه ائمه علیهم‌السّلام به آن سفارش می‌كردند و همان وحدت وجودی است كه فلاسفه از آن اسم می‌آورند و همان مسئله یك‌رنگی است كه اولیاء و عرفاء از آن تعبیر می‌آورند.

چون كه بی‌رنگی اسیر رنگ شد \*\*\* موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد

چون به بی‌رنگی رسی كآن داشتی‌ \*\*\* موسی و فرعون كردند آشتی‌[[8]](#footnote-8)

## سلوك یعنی یكی دیدن و حذف تعینات‌

 سلوك به‌معنای یكی دیدن و حذف تعینات است. در آیات شریفه قرآن بر این نكته تأكید شده است كه انسان باید تمام ذهن و فكر و وجود خود را به آن حقیقت بحت و بسیط ذات پروردگار متوجه گرداند؛ به هر مقدار كه انسان از آن حقیقت تنازل كند و افكار و میل و باطن خود را به غیر گرایش دهد، به همان مقدار سقوط و هلاكت خواهد داشت.

## عدم تفاوت حال رسول خدا در ابتدا و انتهای رسالت‌

 این اتّجاه حتی باید در مسائل حق نیز وجود داشته باشد. در هنگام نبوتِ پیغمبر اكرم فقط دو نفر (امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ده‌سالگی و حضرت خدیجه سلام اللَه علیها) با آن حضرت بودند،[[9]](#footnote-9) اما حال پیغمبر در آن موقع، با حال پیغمبر در آخر عمر كه جزیرةالعرب را گرفته بودند و می‌دانستند كه سایر ممالك نیز بعداً مُنضَم خواهد شد، یكی بود.

 قبل از ارتباط با خلق، ارتباط با خالق مدّنظر رسول خدا بود. اگرچه لازمه اجتماع در عالم كثرت، اشتغال به كثرت است و چه انسان با افراد مؤمن حشرونشر داشته باشد و چه با افراد غیرمؤمن، بالاخره وقت او گرفته می‌شود؛ اما با وجود ارتباط با كثرت، حال پیغمبر به‌نحوی بود كه به تعداد افراد مسلمان فكر نمی‌كرد كه الحمدللّه الآن در

 مقابل كفار صد نفر شدیم و حزب خود را زیاد كردیم؛ اگرچه به‌هرحال در اینجا سخن از دعوت به اسلام و ایمان و مكتب حق است. بلكه در مقابل، پیغمبر از خدا می‌خواست كه در اطراف او عده كمتری باشند تا فراغت بیشتری داشته باشد.

## دیدگاه توحیدی و پدرانه رسول خدا نسبت به كفار

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم كفر را در مقابل اسلام نمی‌دید تا از افزایش افراد مسلمان خوشحال شود؛ پیغمبر كفر و اسلام را در اتّجاه توحید، یكی قرار می‌داد و به همان مقدار برای یك فرد مسلمان دل می‌سوزاند كه برای یك فرد كافر دل می‌سوزاند. ناراحتی پیغمبر فقطوفقط از این بود كه چرا پرده جهل از جلوی چشمان این كافر كنار نرفته است؛ نه اینكه در نفس حضرت حساب‌وكتاب و باندبازی و راست و چپی باشد و بخواهد تسویه‌حساب كند.

 برای رسیدن به چنین مرحله‌ای است كه خداوند می‌فرماید: فقط اسامی مرا بخوانید و به من و نشانه‌هایم توجه كنید كه آنچه در این عالم می‌گذرد سراب است و به‌دنبال دیگری نروید.

 شخصی را فرض كنید كه برای استخدام در اداره‌ای به‌جای اینكه راجع‌به تقاضایش مستقیماً با رئیس صحبت كند، عریضه‌اش را به دربان بگوید! این دربان تا طبقه اول هم نمی‌تواند برود و كاری از او ساخته نیست. خداوند متعال راه ورود بندگانش را به حریم خود باز كرده است. اگر راه بسته بود، می‌گفتیم: «خدایا تو در را بستی، و ما مجبور شدیم به سراغ دیگران برویم»؛ اما خداوند می‌فرماید: (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌ فَادْعُوهُ بِها)؛ به‌دنبال من بیایید، جز من می‌خواهید به سراغ چه كسی بروید؟!

## حقیقت عرفان انحصار اتّجاه انسان به‌سوی مبدأ واحد است‌

 حقیقت عرفان و توحید انحصار اتّجاه انسان در همه امور به‌سوی مبدأ واحد است. انسان باید در اتّجاه خود برای انجام هر عملی اسماء حسنای الهی را در نظر بگیرد؛ باید از همان هنگام صبح كه درِ منزل را باز می‌كند و به‌دنبال كسب می‌رود تا وقتی‌كه دوباره به منزل برمی‌گردد اسم «رازق» در نظر او باشد. منظور از فقره‌ (فَادْعُوهُ‌

 بِها) این نیست كه شخص در هنگام راه رفتن در خیابان دائماً ذكر «یا رزّاق» بگوید، بلكه به این معناست كه انسان وجهه دل خود را آن اسماء الهی قرار دهد.

 یكی از دستورات كسب رزق این است كه وقتی انسان از منزل خود حركت می‌كند، فقط یك مسئله مورد نظر او باشد و آن اینكه خود را در تحت هِیمنه و سیطره اسم «رازق» قرار دهد و بداند كه اگر هزار تومان كسب كرد، این هزار تومان را «یا رازق» حواله كرده است و اگر چیزی كسب نكرد، او حواله نكرده است و دیگر از خدا طلب نداشته باشد. اگر هنگام خروج از منزل دائماً ذكر «یا رحیم؛ ای كسی كه نسبت به بندگانش در مقام رحمت و عطوفت است» در نظر باشد، آن‌وقت برخورد ما در ارتباط با افراد دچار تحوّل و تغییر می‌شود.[[10]](#footnote-10)

## تمام علوم مادی و معنوی جرقه‌ای از اسم «العلیم» است‌

 خداوند متعال براساس این اسماء حسنای خود، نظام عالم را مرتب فرموده است؛ مثلًا به‌واسطه اسم «علیم»، علم را در هر مقوله‌ای از علوم مادی و معنوی در میان بندگانش گسترش داده است. آن فردی هم كه در علوم مادی به نتایجی می‌رسد، از جانب خود نرسیده و خدا به او الهام كرده است.

## دیدگاه ادیسون در منشأ اختراعات و نقد آن‌

 ادیسون در پاسخ به اینكه چگونه به این اكتشافات و اختراعات رسیده است، می‌گوید: «نودونه درصد تلاش و یك درصد الهام.» گرچه ادیسون به این یك درصد اعتراف می‌كند، اما او اشتباه بزرگی كرده و صددرصدش الهام بوده است.

 یكی از دانشمندان فیزیك ما كه اخیراً به رحمت خدا رفته است در جواب این سؤال كه چگونه نظریه خود را در قبال نظریه نسبیت اینشتین به‌دست آوردید، می‌گوید: «ذهن است! یك‌دفعه به ذهن خطور می‌كند و جرقه می‌زند.»

 این جرقه از كجا آمد و چرا تا یك ساعت پیش نیامده بود؟! پس معلوم می‌شود

 كه به‌طوركلی تمام علوم، جرقه‌ها و الهاماتی است كه از جانب دیگری می‌آید؛ حال یكی قبول می‌كند و دیگری نمی‌كند.

 نسبت به علوم معنوی نیز تمام مُدركات انسان جرقه‌هایی است كه به‌واسطه نزول اسم «العلیم» بر نفوس ما وارد می شود و گسترش پیدا می‌كند.

## حیات تمام سلول‌ها به‌واسطه اسم «المُحیی»

 حیات تمام سلول‌های ما به‌واسطه اسم «المُحیی» است. اطباء می‌گویند تمام سلول‌های بدن هر بار بعد از گذشت مدت مشخصی، عوض می‌شوند؛[[11]](#footnote-11) حال عملیات توارثِ معلومات و خصوصیات طبیعی سلول‌ها و ژن‌ها[[12]](#footnote-12) توسط چه كسی انجام می‌شود؟ چگونه اثر واكسنی كه بر ضدّ مرضی در طفولیت زده می‌شود تا آخر عمر باقی می‌ماند؟! این انتقال ارتباطات از یك سلول به سلول دیگر در سیستم دفاعی بدن انسان توسط چه كسی انجام می‌گیرد؟ این اسم «المُحیی» پروردگار است كه تمام سلسله اعصاب و سلول‌های این بدن را از یك مرتبه به مرتبه دیگر منتقل می‌كند و آن را جایگاهی برای احاطه و سیطره نفس باقی می‌گذارد.

## قوام قدرت تفكر و تدبیر انسان به اسم «المدبّر»

 انسان براساس قیاسات و قضایایی كه در ذهن خود مدّنظر قرار می‌دهد، به نتیجه‌ای می‌رسد و تدبیری می‌كند؛ این تدبیر از اسم «المدبّر» پروردگار است كه در قرآن كریم با آیه‌ (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً)[[13]](#footnote-13) به آن اشاره شده است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه بفهمد و چه نفهمد اسم «المدبّر» در ذهن و تدبیر او تصرف می‌كند و عملیاتی صورت می‌گیرد تا به نتیجه برسد.

## سلوك یعنی تطبیق نفس با اسماء حسنای الهی‌

 حال كه نظام عالم براساس نزول اسماء حسنای الهی است، توقع آن است كه ما این اسماء را در زندگی خود پیاده و اظهار نماییم؛ به‌عبارت‌دیگر همان‌گونه كه پروردگار متعال براساس اسماء حسنای خود عوالم ربوبی و مُلك و ملكوت را پی‌ریزی و خلق نموده و استمرار می‌بخشد، ما نیز باید در سه محورِ ارتباط با خود و خانواده و دیگران، آن نظام تكوین را به‌صورت یك تربیت عملی در وجود خود پیاده كنیم؛ این معنای سلوك است. سلوك عبارت است از اینكه انسان در مقام تربیت و تهذیب نفس همان‌گونه باشد كه نظام احسن خلقت بر آن اساس پی‌ریزی شده است.

 اینكه بارها عرض شد: تشریع و نظام تربیتی عرفانی با نظام تكوین دقیقاً انطباق دارد به‌این‌جهت است كه امكان ندارد در نظام تكوین مسئله‌ای محقّق باشد و در نظام تربیتی برخلاف آن به انسان امر شود.

## حكایت پزشك زن یهودی در انطباق نظام تربیتی با نظام تكوینی‌

 یكی از دوستان اخیراً برای بنده حكایتی را نقل می‌كرد؛ ایشان می‌گفت:

 در دوران اقامت ما در امریكا، عیال من به یك پزشك زن یهودی مراجعه می‌كرد. این خانم چند روز از هر ماه را به این‌طرف و آن‌طرف می‌رفت و بیماران را مجّاناً مداوا می‌كرد و حتی گاهی با هزینه شخصی خود به خارج از امریكا می‌رفت و به مردم سایر كشورها رسیدگی می‌نمود؛ او این روش را جزء برنامه زندگی خود به‌حساب آورده بود و خصوصیات اخلاقی بسیار خوبی داشت.

 بنده در جواب این سؤال كه این زن با این كیفیت چه جایگاهی در نظام تشریع دارد، به ایشان عرض كردم:

 این مسئله بسیار دقیق و قابل توجه است؛ معیارها در آن عالم با معیارهای ما در این عالم قابل سنجش نیست. اگر او این كارها را به‌جهت قضایای سیاسی و استعمار و تبشیر و تبلیغ و امثال‌ذلك انجام دهد، پشیزی ارزش ندارد؛ اما اگر این كارها را به‌عنوان یك دستورالعمل اخلاقی و تحصیل رضای الهی انجام دهد، ممكن است در روز قیامت همین پزشك یهودی در صف شیعیان‌

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بایستد و بنده طلبه مدّعی پیروی از امیرالمؤمنین در صف یهودی‌ها قرار بگیرم؛ زیرا فقط كسی كه عمل كند، پیرو علی است.

## امیرالمؤمنین علیه السّلام مجسمه نازله اسماء حسنای الهی‌

 مقصود امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه خود مجسمه نازله اسماء حسنای الهی است، این است كه آن اسماء را در عالم محقّق كند؛ حال اگر ما اسماً بگوییم پیرو امیرالمؤمنینی هستیم كه مرتبه ظهورِ آن اسم كلی پروردگار در قالب بشری است، ولی رسماً خلافش را انجام دهیم، صحیح نیست و راه به جایی نخواهیم برد؛ نظام سلوك عبارت است از اینكه اسماء حسنای الهی در زندگی انسان پیاده شود.

## غلط بودن تمسك به یك اسم و رها كردن دیگر اسماء الهی‌

 البته ما نباید فقط به یك اسم تمسك كنیم و بقیه اسامی را رها كنیم؛ افراط و تفریط، هر دو غلط است. در كنار اسم «جواد» اسم «مدبّر» نیز وجود دارد؛ آیه شریفه می‌فرماید: (وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى‌ عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً)؛[[14]](#footnote-14) «ای پیامبر، نه این‌گونه باش كه دست خود را بر گردن بیاویزی و هیچ انفاقی از تو بروز و ظهور نكند، و نه آنكه هرچه داری ببخشی و در بیت خود بنشینی و دیگر چیزی نداشته باشی.» این مسئله مهم است كه انسان حالت اعتدال و عقلایی داشته باشد و عقل خود را به‌كار ببندد و مصلحت را مدّنظر قرار دهد.

 بنا بر آنچه گذشت اسم «جواد»، «فیاض»، «علیم»، «قدیر»، «رحیم» و «عطوف» همه از اسماء حسنای الهی هستند و اسم عبارت است از كلمه‌ای كه حاكی و نشان‌دهنده واقعیتی است، و این اسم به لحاظ آن واقعیت، دارای شرافت یا قباحت می‌شود.

## تأثیر الفاظ در نفس به‌واسطه معانی ماورای آن‌

 باتوجه‌به اینكه هر لفظ و صوتی، دارای طول موج خاصی است كه به پرده گوش می‌خورد و به‌واسطه عصب حالتی را در انسان به‌وجود می‌آورد، پس چرا اگر شخصی كلام خوشحال‌كننده‌ای به شما بگوید، خوشحال می‌شوید و اگر طعنه‌ای‌

 بزند و تعریضی كند، متأثّر می‌شوید؟ پاسخ این است كه خود این صوت به‌تنهایی مؤثر نیست و معانی ماورای این صوت كه صوت از آن حكایت می‌كند، در نفس مؤثر است و گاهی شما را منبسط و گاهی متألّم و منقبض می‌نماید.

## لزوم توجه به حقیقت اسماء الهی در هنگام ذكر

 بنابراین، منظور از آیه‌ (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌ فَادْعُوهُ بِها) این است كه در ماورای این اسماء، معانی خاصی قرار دارد كه باید خداوند متعال را به آن معانی خواند و آن معانی را مورد نظر قرار داد؛ و الّا ذكر لفظی «یا علیم» و «یا رازق» و «یارحیم» و «یا اللَه» را كفار و منافقین هم می‌گفتند. حقیقتی كه در ماورای این اذكار وجود دارد، اسماء الهی است و این كلمات، الفاظی حكایت‌كننده از مرتبه‌ای است كه آن مرتبه نشانه پروردگار است؛ مثلًا حروف قاف و دال و یاء و راء در اسم «قدیر» از حقیقتی حكایت می‌كند كه آن حقیقت اسمُ‌اللَه است.

## تعبیر روایات از ائمه علیهم السّلام به اسماء حسنای الهی‌

 براین‌اساس است كه در روایات از (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌) تعبیر به ائمه علیهم‌السّلام شده است.[[15]](#footnote-15) معنای‌ (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌ فَادْعُوهُ بِها) آن است كه ائمه علیهم‌السّلام نشانه‌های قدرت و علم پروردگارند! اگر فردی بخواهد علم خدا را بیابد، باید به سراغ حضرت بقیةاللَه ارواحنا فداه برود كه مظهر اسماءاللَه است، نه امثال بنده كه به اندازه یك مورچه هم علم ندارند؛ اگر شخصی بخواهد قدرت پروردگار

 را دریابد، باید به سراغ امیرالمؤمنینی برود كه خورشید را جابه‌جا می‌كند،[[16]](#footnote-16) و[[17]](#footnote-17) نه بنی‌آدمی كه قدرت برداشتن یك وزنه دویست‌كیلویی را نیز ندارد. اگر كسی بخواهد قدرت خدا را ببیند، به سراغ پیغمبری برود كه با یك اشاره ماه را دونیم می‌كند و نیمی را در سر جای خود نگه می‌دارد و نیمِ دیگر را هفت شوط به دور كعبه طواف می‌دهد و بعد به نیمِ دیگر می‌چسباند.[[18]](#footnote-18) اگر دست ما مستقیماً به او نمی‌رسد، حدّاقل براساس‌ (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)[[19]](#footnote-19) به سراغ پیغمبری برویم كه چنین قدرتی دارد.

## قدرت تامّ رسول خدا در ارتقای بشر از مرتبه حیوانیت به درجه ادراك معارف رسول خدا

 البته شاید بتوان گفت كه قدرت پیغمبر این نیست كه ماه را دونصف می‌كند، ماه كه جرمی بیش نیست؛ قدرت رسول خدا این است كه انسان را از مرحله حیوانیت به مرتبه‌ای می‌برد كه می‌تواند معارفی را كه در نفس پیغمبر است ادراك نماید؛ این معجزه است، نه شقّ‌القمر و ردّالشّمس كه در چشم ما بزرگ می‌آید.

## بیان مرحوم حدّاد در برتری یك كلام اولیاء نسبت به چهارهزار معجزه انبیاء

 مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند:

 چهارهزار معجزه پیغمبران به پای یك كلام ما نمی‌رسد.[[20]](#footnote-20)

 مدعی زیاد است ولی ایشان گزاف و لغو نمی‌گفت و از عهده این جمله برمی‌آمد و توان انجام چنین كاری را داشت؛ می‌خواهند بفرمایند آن كاری را كه ما انجام می‌دهیم از طاقت بشری و مسائل مادی بیرون است و این مسئله مهم است، و الّا هرچه سعی كنید كه در این دنیا كارهای عجیب و غریب انجام دهید، گستره همه اینها در عالم ماده است. باید به‌دنبال چنین شخصی رفت.

## تجلّی تامّ اسماء الهی در ائمه، ایجاب‌كننده تبعیت از آنان‌

 بنابراین، اینكه در روایت آمده است كه منظور از اسماء حسنای الهی ائمه معصومین صلوات اللَه علیهم اجمعین هستند، به‌این‌جهت است كه آنها مظهر تامّ اسماء الهی هستند كه در مقابل ما قرار گرفته‌اند؛ به‌عبارت‌دیگر اگر انسانِ مادی كه به‌خودی‌خود نمی‌تواند از محدوده تصورات و تخیلات خود، گامی فراتر به متافیزیك بگذارد بخواهد به آن سمت حركت كند، چون باید با همین حواس و استعدادات حركت كند، لذا خداوند برای بشر كسی را قرار داده كه او مظهر تامّ اسماء حسنای الهی است. گرچه انسان و به‌طوركلی هر موجودی از موجودات، مظهر اسماء حسنای الهی هستند، ولی نسبت بین افراد عادی و ائمه علیهم‌السّلام مانند نسبت یك ریگ به بیابان است؛ لذا باید برای رسیدن به آن مرتبه اطلاق و مالانهایه به‌دنبال آنها رفت.

## بررسی معنای «اسم» و «كلمه» در تعابیر قرآنی‌

 از این موقعیت گاهی به «اسم» و گاهی به «كلمه» تعبیر آورده می‌شود؛ همان‌طور كه اسم را به آن واقعیت اطلاق می‌كنیم و این لفظ را حاكی از آن واقعیت می‌دانیم، كلمه نیز بدین‌گونه است. كلمه عبارت است از حقیقتی كه متكلم در مقام ایراد آن حقیقت است.

 كلمه در موارد مختلفی از آیات قرآن ذكر شده است:

 (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَه وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى‌ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ)؛[[21]](#footnote-21)

 (فَأَنْزَلَ اللَه سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى‌ وَ كَلِمَةُ اللَه هِيَ الْعُلْيا)؛[[22]](#footnote-22)

 (ضَرَبَ اللَه مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ)؛[[23]](#footnote-23)

 (وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ).[[24]](#footnote-24)

 كلمه به‌معنای واقعیت و حقیقتی است كه مورد اراده مرید و متكلّم است و می‌خواهد آن را بیان كند. آن حقیقت گاهی ممكن است مانند آیه اول كه حضرت عیسی را كلمةاللَه می‌داند وجود و نفس آدمی باشد، و گاهی ممكن است عبارت از مرام و ممشایی باشد؛ آن مرام نیز یا ممشای باطلِ كفار است كه می‌فرماید: (وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى‌)، و یا ممشای حقّ صراط مستقیم است كه‌

 می‌فرماید: (وَ كَلِمَةُ اللَه هِيَ الْعُلْيا). محصل مطلب آنكه هر دو تعبیر اسم و كلمه نشان‌دهنده واقعیتی است كه آن واقعیت یا در ارتباط با حق مورد لحاظ قرار می‌گیرد یا در ارتباط با باطل.

## عدم امكان سلوك الی‌اللَه از طرق ابداعی مبتنی بر تخیلات و اوهام‌

 مطالبی كه گذشت پیرامون كلمه «اسماء» بود، اما چرا ما باید به‌واسطه اسماء حسنای الهی به‌دنبال خدا برویم؟ آیا كارها و تمرین‌هایی كه دراویش، مرتاض‌ها، هُنود و افرادِ سایر مذاهب و ملل برای تقرب در مسائل عبادیشان انجام می‌دهند، آنها را به نتیجه می‌رساند؟ اگر انسان به‌دنبال واقعیت می‌رود و می‌خواهد معرفةاللَه را كسب كند، باید به لوازم آن واقعیت ملتزم باشد و راهی را برود كه صاحب‌خانه آن را ارائه می‌كند و نشان می‌دهد؛ نه اینكه از طُرُق ابداعی دیگران براساس تخیلات و اوهام عمل نماید.

 افراد بسیاری بودند كه می‌خواستند سرخود و جلوتر از دستورات حركت كنند، ولی راهشان باطل شد و عمرشان ضایع گردید.

## حكایت انحراف یكی از شاگردان مرحوم علّامه طهرانی، به‌دلیل ارتباط با امام زمان خیالی‌

 بنده احساس می‌كردم یكی از شاگردان مرحوم والد از پیش خود كارهایی را انجام می‌دهد؛ وقتی به او تذكر می‌دادم كه آیا این كارها را با اجازه و زیر نظر ایشان انجام می‌دهید، با لبخند از كنار مطلب رد می‌شد. گذشت تا اینكه روزی مرحوم آقا آن شخص را خواستند و به او كه به‌تدریج در حال تعطیل كردن كسب‌وكار خود بود، فرمودند: «شما باید بیش از این مقدار به كسب‌وكار اهتمام داشته باشید!» اما به حرف ایشان توجهی نكرد و حتی بعد از اینكه ایشان دوباره با او صحبت كردند كه این مطالبی كه مطرح می‌شود، مطالبی نیست كه سرسری گرفته شود، به همان روال گذشته ادامه داد.

 از این قضیه گذشت تا اینكه روزی ایشان كه در سر سفره مهمانی كنار بنده بود، گفت: «از شما سؤالی دارم؛ اگر كسی مستقیماً با امام زمان علیه‌السّلام ارتباط داشته باشد، آیا احتیاج به استاد دارد؟»

 گفتم: «این مطلب به‌عنوان یك قضیه منفصله‌[[25]](#footnote-25) خالی از دو طرف نیست: این مطالب او یا با مطالبی كه استاد می‌گوید مطابق است، یا مخالف آن است؛ اگر با مطالب استاد یكی است، وقتی شما نزد استاد خود هستی و مسائل را دریافت می‌كنی، دیگر چه نیازی به ملاقات با امام زمان است؟! و اگر مطالب و دستوراتی كه این امام زمان می‌دهد در جهت عكس و مخالف با دستورات و اوامر و نواهی استاد قرار می‌گیرد، شما باید فاتحه آن امام زمان را بخوانید! زیرا كسی كه تو را به جایی رسانده كه می‌توانی امام زمان را ببینی، همین استاد است؛ پس چطور ممكن است استاد، تو را تا لب مرز بیاورد و بعد تو را رها كند و بلكه با دستورات مخالف، تو را در جهت ضدّ امام زمان قرار دهد؟!»

 بله، در بسیاری از موارد اتفاق افتاده است كه وقتی بعضی از شاگردان استاد به مراتبی می‌رسیدند، آنها را به افراد دیگری غیر از امام زمان علیه‌السّلام احاله می‌دادند؛ در این مسئله كه استاد بگوید: «ازاین‌به‌بعد كه تو متصل شدی دیگر با تو كاری ندارم» مشكلی وجود ندارد، ولی صحبت در این است كه استاد می‌گوید: «تو باید برای سعادت خود این كار را انجام دهی» و بعد امام زمانِ شما برخلاف آن دستور می‌دهد! پس به دلالتِ التزام، استاد به شما می‌گوید این امام زمان دروغ است و شما او را راست می‌پندارید؛ لذا نباید توجه كنید.

 ما این مطالب را به ایشان گفتیم ولی مؤثر واقع نشد. مدت‌ها گذشت تا اینكه روزی مرحوم آقا شخصی از رفقا را فرستادند كه از قول ایشان به او بگوید:

 این امام زمانی كه شما به‌دنبال او هستید شیطان است، امام زمان نیست. شما نگویید كه بزرگان دیدند و احساس كردند، ولی سكوت كردند و ما را در

 گمراهی و ضلالت باقی گذاشتند.

 اما متأسفانه این پیغام مرحوم آقا هم مؤثر واقع نشد.

 غرض از ذكر این حكایت این بود كه این مسئله بسیار مهم و این وادی بسیار خطیر است؛ در این وادی از هر طرف جنود شیطان و ابالسه برای گمراه كردن در كمین‌اند و به‌همین جهت است كه انسان به یك فرد خبیر نیاز دارد. اگر مسئله به‌نحوی بود كه در قدرت و توان هر شخصی بود كه بین حق و باطل را تمیز دهد و بین اسماء حُسنی و غیر اسماء حُسنی فرق بگذارد، دیگر جای صحبت و اشكالی وجود نداشت.

 إن‌شاءاللَه در جلسه آینده راجع‌به خصوصیت اسماء و اذكار و كیفیت تأثیر و تغییر و تحوّل اسماء در نفس، مطالبی مطرح خواهد شد.

 امیدواریم كه خداوند متعال ما را در همان صراط و منهج و ممشای راه‌یافتگان به حریم قدس و واردین و وافدین به مقام امن و امان كه ائمه معصومین و اولیاء عظام هستند پابرجا و ثابت‌قدم قرار دهد! در دنیا و آخرت دست ما را از دامان اولیاء كوتاه مگرداند! در دنیا از زیارت آنها و در آخرت از شفاعت آنها محروم نفرماید! افكار و اقوال و سرّ و سویدای ما را همیشه مورد رضا و خشنودی خود قرار دهد!

 اللَهمّ صَلّ علی محمّدٍ و آل محمّد

1. سوره رعد (١٣) آيه ٢٨. الله‏شناسى، ج ٣، ص ٢٩٩:

« هان! به ياد خداوند است كه دل‏ها آرامش مى‏پذيرد.» [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره غاشيه (٨٨) آيه ٧.

ترجمه:« نه چاق و فربه مى‏كند و نه از گرسنگى بى‏نياز مى‏نمايد.» [↑](#footnote-ref-2)
3. البته در نحوه اشتغال ائمه عليهم‏السّلام و اولياء به ذكر، خواهد آمد كه اشتغال آنها نسبت به ساير افراد، تفاوت دارد و انسان در هر مرتبه‏اى از اسماء حسناى الهى استفاده خاصى مى‏برد كه با مرتبه ديگر اختلاف دارد. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره اعراف (٧) آيه ١٨٠. الله‏شناسى، ج ٣، ص ٣٦٠:

« از براى خداوند اسماء نيكوترين و نام‏هاى بهترين وجود دارد؛ پس او را با آن اسماء و نام‏هاى بهترين بخوانيد!» [↑](#footnote-ref-4)
5. المصباح (كفعمى) ص ٢٥٣. [↑](#footnote-ref-5)
6. ديوان حكيم سنايى غزنوى، ص ٦١٩. [↑](#footnote-ref-6)
7. مى‏گويند اگر نورى را در يك طول موج و فركانس مخصوص بر نورى ديگر به‏صورتى بتابانيم كه دقيقاً با فركانس نورى كه از مقابل مى‏آيد يكى باشد، اين دو نور يكديگر را خنثى خواهند كرد. [↑](#footnote-ref-7)
8. مثنوى معنوى، دفتر اول. [↑](#footnote-ref-8)
9. تفسير فرات الكوفى، ص ٣٤١؛ مناقب آل ابى‏طالب، ج ٢، ص ٤. [↑](#footnote-ref-9)
10. إن‏شاءالله در آينده خواهد آمد كه انسان چگونه بايد به اين امور بپردازد و با تمرين و ممارست موفق شود. [↑](#footnote-ref-10)
11. اين مدت را بعضى چند روز، بعضى چهل روز، بعضى يك سال و بعضى ديگر ده سال مى‏دانند. [↑](#footnote-ref-11)
12. در بدن انسان براساس تخمين محققان حدود سى‏وهفت تريليون سلول وجود دارد كه هر سلول داراى بيست‏وپنج هزار تا سى‏وپنج هزار ژن است. ژن‏ها ماده‏هاى وراثتى حامل اطلاعاتى هستند كه ويژگى‏هاى هر فردى را از قبيل رنگ چشم و غيره تعيين مى كنند. (محقق) [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره نازعات (٧٩) آيه ٥. افق وحى، ص ٥١٧:

« فرشتگانى كه تدبير امور عالم كنند.» [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره اسراء (١٧) آيه ٢٩. [↑](#footnote-ref-14)
15. الكافى، ج ١، ص ١٤٣:

« عن معاويةَ بنِ عمّارٍ، عن أبى عبدِ اللهِ عليهِ السّلامُ فى قَولِ اللهِ عزَّ و جلَّ:﴿ (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها)﴾ قالَ:" نحنُ و اللهِ الأسماءُ الحُسنَى الّتى لا يقبَلُ اللهُ مِنَ العِبادِ عَمَلًا إلّا بِمَعرفتِنا."»

معادشناسى، ج ٤، ص ٢٤٣:

« معاويةبن‏عمّار از حضرت صادق عليه‏السّلام حديث مى‏كند كه در قول خداى عزّوجلّ: و از براى خداست اسماء حُسنى؛ پس خدا را به آن اسماء بخوانيد حضرت فرمود:" سوگند به‏خدا كه ما اسماء حُسنى هستيم، آن‏چنان اسمائى كه خداوند از بندگانش هيچ عملى را قبول نمى‏كند، مگر به معرفت ما."» [↑](#footnote-ref-15)
16. مسجد ردُّالشّمسِ مدينه مكانى است كه اميرالمؤمنين عليه‏السّلام از آنجا با اشاره‏اى خورشيد را پس از غروب برگرداندند و نماز عصر را كه نخوانده بودند، ادا نمودند. [↑](#footnote-ref-16)
17. الكافى، ج ٤، ص ٥٦١؛ الإرشاد، ج ١، ص ٣٤٥؛ وقعة صفين، ص ١٣٥. [↑](#footnote-ref-17)
18. مناقب آل ابى‏طالب، ج ١، ص ١٢٢. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره مائده (٥) آيه ٣٥. معادشناسى، ج ٩، ص ١٢٩:

« و به‏سوى پروردگار، وسيله‏اى بجوييد.» [↑](#footnote-ref-19)
20. مطلع انوار، ج ٢، ص ١٧٣، تعليقه:

« مرحوم والد مى‏فرمودند:

آقاى حدّاد- رضوان الله عليهما- مى‏فرمودند:" اين مردم وقتى‏كه پيش ما مى‏آيند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت مى‏كنند و طالب ابراز اين امور از ما مى‏باشند، اما نمى‏دانند كه مسير ما مسير هدايت و دستگيرى است و اين مسير عبور از عوالم نفس و كثرات و حُجُب نفسانيّه است، نه اظهار و ارائه خوارق عادات و كرامات؛ انجام اين امور چه دردى از مردم دوا مى‏كند؟! ولى اينان بايد بدانند كه آنچه مُعدّ و موجب حركت و فعليت استعدادات است، كلمات و بيانات ماست كه حكم اكسير را دارد و براى تأسّى و پيروى و انقياد، همانند كيميا مؤثر و كمياب است، و هركدام از اين بيانات از چهارهزار معجزه بالاتر و مؤثرتر و راه‏گشاتر و كارسازتر است!"» [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره نساء (٤) آيه ١٧١. مهر تابان، ص ١٩٧، تعليقه ١:

« جز اين نيست كه مسيح، عيسى‏بن‏مريم، رسول خداست و كلمه خداست كه او را به مريم القاء كرده است و روحى از خداست.» [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره توبه (٩) آيه ٤٠. امام‏شناسى، ج ١٠، ص ٢٠٨:

« پس خداوند سكينه و آرامش خود را بر پيغمبر فرو فرستاد و او را به لشكريانى كه شما آنها را نديده‏ايد مؤيّد نمود و كلمه و نداى كافران را پست نمود (كه نتوانستند او را بگيرند و بكشند) و كلمه و نداى خداوند، آن فقط كلمه و نداى بالاست.» [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره ابراهيم (١٤) آيه ٢٤. امام‏شناسى، ج ١٦، ص ٢٢٩:

« (اى پيغمبر!) آيا نديدى چگونه خداوند مَثلى را زده است؟! قرار داده است كلمه طيّبه را مانند درخت طيّب كه تنه‏اش ثابت و شاخه‏اش در آسمان مى‏باشد.» [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره ابراهيم (١٤) آيه ٢٦. امام‏شناسى، ج ١٨، ص ٢٦٣:

« و مَثَل كلمه خبيثه، همچون درخت خبيثى مى‏باشد كه از روى زمين از بيخ‏وبُن كنده شده و برآمده است و ثبات و قرارى ندارد.» [↑](#footnote-ref-24)
25. .« قضيه شرطيه منفصله» قضيه‏اى است كه در آن، درمورد جدايى و انفصال و تباينِ دو طرف نسبت، حكمِ ايجابى يا سلبى مى‏شود؛ مانند:« عدد يا زوج است يا فرد» و« اين‏چنين نيست كه عدد يا زوج باشد يا بر دو قابل تقسيم باشد.» رجوع شود به الجوهر النّضيد، ص ٨٣. (محقق) [↑](#footnote-ref-25)